

۲۲۵

تاتی شوقِ تو انداخته جان در تنِ شمع
 شرر از رشته خویشت به پیراهنِ شمع
 جان به ناموس ده چند فراهم شده اند
 ورنه خود باتو چه بودست رگِ گردنِ شمع
 مجمعِ ازدل و جانست به گردِ در دوست
 توده از پر و بالست به پیراهنِ شمع
 روزم از تیرگی آن وسوسه ریزد به نظر
 که شبِ تار به هنگامِ فرو مردنِ شمع
 بی تو از خویشت چگویم که به بزمِ طربم
 پرده گوشِ گل افکار شد از شیونِ شمع
 نازم آن حسن که در جلوه ز شهرت باشد
 خاطر آشوبِ گل و قاعده بر هم زنِ شمع
 بر نتابد ز بتان جلوه گرفتار کسے
 صبح را کرده هوا داری گل دشمنِ شمع
 می گدازم نفسے بی شرر و شعله و دود
 داغ آن سوز نهانم که نباشد فنِ شمع
 وقت آرایشِ ایوانِ بهارست که باز
 کوه از جوشِ گل و لاله بود معدنِ شمع

غالب از هستی خویشست عذایی که مراست
هم ز خود خارِ غم آویخته در دامنِ شمع

(قبل از ۲۹ سپتامبر ۱۸۳۷/۶ جمادی الثانی
۱۲۵۳ هـ)

۲۲۶

شادم که برانکار من شیخ و برهن گشته جمع
کز اختلافِ کفر و دین خود خاطر من گشته جمع

مقتولِ خویشانِ خودم جوئید خون ریز مرا
زینان که بر نعشِ منند از بهر شیون گشته جمع

در گریه تا رفتم ز خود، اندوهم از سر تازه شد
برهتِ دل لختِ دل بازم به دامن گشته جمع

رقصم به ذوقِ رویِ او، چون بینم اندر کویِ او
هم رفته نقت و بوریا، هم سنگ و آهن گشته جمع

اے آنکه بر خاکِ درش تنهایِ بی جان دیده
بر گوشهٔ بامش نگر جانهایِ بی تن گشته جمع

نازم ادایِ پرفنش کز گشتگان در مخزنش
گنجی ز مغفرت گشته پر، گنجی ز جوشن گشته جمع

خطش به تاراجِ دلم کار تبسم میکند
بر برق چشمک میزنم، مورم بخرمن گشته جمع

=====

GHALIB in Persian, 'Abidi GP{225}

1a) since the heat of ardor for you cast a spirit into the body of the candle
1b) there's a spark/fire, by its own wick-thread, in the robe of the candle

2a) some gave their lives for honor and gathered round
2b) otherwise why would it be angry ['have a throbbing neck-vein'] with you, the candle?

3a) heart and spirit/life have gathered near the Friend's door
3b) feathers and wings pile up in the robe of the candle

4a) my day, through darkness, casts doubt on vision
4b) like the black night at the time of dying out of the candle

5a) without you, what can I say of the self--that in the gathering of pleasure
5b) the eardrum of the rose was wounded by the lament of the candle

6a) I adore that beauty whose glory is famous--
6b) temperament-destroyer of the rose and foundation-overthrower of [= brighter than] the candle

7a) he who is captured by another's glory wouldn't turn away on account of idols
7b1) desire for the rose has made the dawn [through the breeze] into the enemy/nemesis of the candle
7b2) the rose's desire has made the dawn [through the rose's 'sweat' or dew] into the enemy/nemesis of the candle

8a) I melt a breath without sparks and flame and smoke--
8b) it's the wound of that hidden burning that would not be the art of the candle

9a) it's the time of the adornment of the halls of spring, for again
9b) the mountain, from the fervor of rose and tulip, would be a mine-quarry of candles

10a) Ghalib, existence itself is the punishment for me
10b) the thorn of grief still hangs by itself, in the garment-hem of the candle

نظیری
(۱۶۱۲ - ۱۵۶۰)

همیشه گریهء تلخی در آستین دارم
به نرخ زهر فروشم گر انگبین دارم

به باد و برقم از احوال خویش در گفتار
که ابر در گذر و تخم در زمین دارم

کسی که خانه به همسایگی من گیرد
مدام خوش دلش از نالهء حزین دارم

نه با گلم نظری نی به صوتم آهنگی است
شکسته بالم و صیاد در کمین دارم

مرا به ساده دلی های من توان بخشید
خطا نموده ام و چشم آفرین دارم

دلم رفیق سمندر مزاج می طلبد
سموم غیرت و ادی آتشین دارم

ز دیر تا بت و بتخانه می برد عشقم
خجالت از رخ مردان راه دین دارم

به دست هر که فتد جرعه ای حریف منست
ندیم میکرده ام دل چرا غمین دارم

سرم به کار نظیری فرو نمی آید
که داغ بندگی عشق بر جبین دارم

۲۶۴

ز من حذر نکنی ، گر لباسِ دین دارم
 نهفته کافر و بت در آستین دارم
 ز مردین نبود خاتمِ گدا ، دریا
 که خود چه زهر بود کان ته نگین دارم
 اگر به طالع من سوخت خرمم ، چه عجب
 عجب ز قسمت یک شهر خوشه چین دارم
 نشسته ام به گدائی به شاهراه و هنوز
 هزار دزد به هر گوشه در کمین دارم
 ز وعده دوزخیان را فزون نیاز آرند
 توقع عجب از آه آتشین دارم
 ترا نگفتم اگر جان و عمر ، معذورم
 که من وفای تو باخویشتن یقین دارم
 به مطلع بود آهنگ زله بندی مدح
 ز قحط ذوق غزل خویش را بر این دارم
 طلوع قافیه در مطلع از جبین دارم
 به ذکر سجده شه حرف دلنشین دارم
 علی^۴ عالی اعلی که در طواف درش
 خرام بر فلک و پای بر زمین دارم
 از آنچه بر لب او رفته در شفاعت من
 فسانه به لب جوی انگین دارم

به دشمنان ز خلاف و به دوستان ز حسد
 به حکمِ سهرِ تو با روزگار کین دارم
 به کوثر از تو کرا ظرفِ پیش قسمت پیش
 به باده خوی گنم، عقلِ دوربین دارم
 جوابِ خواجه نظیری نوشته ام غالب
 خطا نموده ام و چشمِ آفرین دارم

(بین ربع دوم ۴۱۸۳۸/۴۱۸۳۴ و ۴۱۸۴۱/۴۱۸۳۸)
 (۵۱۲۵۶-۵۷)

۲۶۵

یا که قاعدهٔ آسمان بگردانیم
 قضا به گردشِ رطلِ گران بگردانیم
 ز چشم و دل به تماشا تمتع اندوزیم
 ز جان و دل به مدارا زیان بگردانیم
 به گوشهٔ بنشینیم و در فراز کنیم
 به کوچه بر سرِ ره پاسبان بگردانیم
 اگر ز شعله بود گیر و دار نندیشیم
 و گر ز شاه رسد ارمغان بگردانیم